

تاریخچه‌ی جامعه‌ی مدنی در ایران:

تشکل‌های فرهنگی ایران

در عصر قاجار

پروفسور سید حسن آیتین

الف - درآمد

جامعه دارای سه لایه‌ی متفاوت است. یکی، لایه‌ی زیربنایی (افراد در نقش انفرادی، خصوصی و خانوادگی)، دیگری لایه‌ی روبنایی (دولت و نظامات سیاسی و حقوقی)، و دست آخر، لایه‌ی میانی (تشکل‌های مدنی و غیردولتی).

لایه‌ی میانی جامعه که در اقوال و آراء فیلسوفانی هم چون هگل، هابز، جان لاکه، روسو، اسپنسر، پارسونز، لوهمان، اشمیت آرنت و هابرماس از آن به جامعه‌ی مدنی Civil Society یا حوزه‌ی همگانی Public Sphere تعبیر می‌شود، تشکل داوطلبانه‌ی مستقل و خودگردان اعضای جامعه در سازمان‌های غیردولتی و غیرحکومتی (مثل احزاب، اتحادیه‌ها، باشگاه‌ها، انجمن‌ها، سندیکاها و نظام‌های حرفه‌یی و صنفی) است. در تاریخ ایران، تشکل‌های مدنی، فرهنگی و اجتماعی بسیاری وجود داشته است که درست به‌صورت جامعه‌یی مدنی، از لایه‌های زیربنایی (خانواده) و روبنایی (دولت) مستقل بوده‌اند. نمونه‌های این تشکل‌ها را می‌توان در نهضت فرهنگی شعوبیه، نهضت فلسفی اخوان‌الصفاء، سلسله‌های تصوف، تشکل‌های جوانمردان، عیاران، اصناف، نهضت بازگشت ادبی پس از صفویه و هم‌چنین انجمن‌ها و احزاب متعدد عصر مشروطیت به‌دست داد.

موضوع جستار حاضر، شناسایی نمونه‌های بارز تشکل مدنی، فرهنگی و اجتماعی در ایران قبل از مشروطیت است که تا این زمان از بعد «جامعه‌ی مدنی» مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. در مطالعات دیگران، جست و گریخته‌اشارتی می‌توان یافت که در ایران تا قبل از مشروطیت انجمن‌ها، جمعیت‌ها و تشکل‌های داوطلبانه‌یی در حوزه‌ی همگانی که هم مستقل از دولت و هم مستقل از حوزه‌ی خصوصی به فعالیت اجتماعی پرداخته باشند، وجود نداشته است. (کاتوزیان، مسائل دموکراسی و حوزه‌ی همگانی در ایران نو، ۲۹) ما برعکس، بر این عقیده‌ایم که در ایران، از دیرباز هم «جامعه‌ی مدنی» و هم «حوزه‌ی همگانی» برای گردهمایی و بحث انتقادی از نظام سیاسی حاکم سابقه داشته است. مطالعات دکتر غلام‌حسین صدیقی در خصوص جمعیت‌های ایرانی قرون اوائل اسلام، از فرانسه به فارسی ترجمه شده است و چنان که در حافظ شماره‌ی ۲۷، به مناسبت گزارش خاستگاه مذهبی و فرهنگی فردوسی آورده بودیم، فرقه‌های مختلف تشیع و تصوف در خراسان رواجی تمام داشت.

تکیه‌ی مطالعه‌ی حاضر بر دهه‌های نهایی قرن سیزدهم هجری

و دهه‌های آغازین قرن چهاردهم هجری است که شاهد جریان‌های فکری و اجتماعی و تشکل‌های متعددی در جهت تجدید فکر دینی و اصلاحات اجتماعی و سیاسی بود و با انتقاد بنیادین از سنت‌ها و اندیشه‌های موجود در مقام ایجاد تحولاتی در جامعه برمی‌آمد. دو تشکل مهم فرهنگی - عرفانی - مدنی که در اواخر قرن سیزدهم در همین سمت و سو شکل گرفت، عبارتند از:

الف - تشکل فرهنگی - اجتماعی و اصلاح‌طلبانه‌یی که در خراسان شکل گرفت و به «اصحاب سراج» معروف شد. تجمع «اصحاب سراج» در خراسان با هم‌رأیی و همراهی حاج میرزا حبیب خراسانی، خدیو گیلانی، فاضل خراسانی، صیدعلی خان درگزی، رئیس الطلاب سبزواری و یاران ایشان رونق یافت. اصحاب سراج، عموماً از طبقه‌ی عالمان و نخبگان فرهنگی مقیم خراسان بودند و در چهارچوبه‌ی التزام به اسلام و روح دینت و پرهیز از تعصب و ریا، بر تجدید و احیای فکر دینی، و لزوم اصلاحات فرهنگی و اجتماعی تاکید داشتند. این تشکل فرهنگی - اجتماعی که زیر چتر عرفان تجربی و تزکیه‌ی نفس پیدا شده بود با تحریک عوام به‌وسیله‌ی رهبران سنتی فرهنگی و سیاسی، محکوم و سرکوب شد.

ب- تشکل فرهنگی - اجتماعی دیگری که نخست به‌عنوان محفلی خانقاهی با نام «انجمن اخوت» پس از استقرار حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه اصفهانی (قطب صوفیان نعمه‌اللہی) در تهران در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار به‌طور غیر رسمی پایه‌گذاری شد. این تشکل بویژه پس از مرگ ناصرالدین‌شاه به همت علی‌خان ظهیرالدوله (داماد مشروطه‌طلب ناصرالدین‌شاه قاجار) به‌طور رسمی به‌منظور فعالیت‌های مختلف اجتماعی، هنری، فرهنگی به‌شکلی نوین و دموکراتیک شروع به فعالیت کرد. اعضای این انجمن عموماً با تکیه بر لزوم سامان‌دادن خردمندانه‌ی امور کشوری و اجتماعی، نظام موجود سیاسی را از طریق فعالیت فرهنگی و مشارکت داوطلبانه‌ی مردم به نارسایی و ناکارآمدی متهم می‌کردند و برای اداره‌ی مملکت طرحی نو را پیشنهاد می‌کردند. از جمله ظهیرالدوله، حکومت شورایی را قبل از مشروطیت در حوزه‌ی اقتدار و حکومت خود در همدان و کرمانشاه از طریق مجلس ایالتی فواید عمومی که اعضای آن با انتخابات آزاد منتخب می‌شدند و با اکثریت آراء به تصمیم‌گیری در مسائل عمومی و رسیدگی به شکایات مردم علیه ماموران دولت و حتا شخص حاکم (ظهیرالدوله) می‌پرداختند، نخستین تجربه‌ی دموکراتیک ایرانیان را

میسر ساخت. انجمن اخوت نیز در دوره‌ی استبداد صغیر، پس از بمباردمان مجلس شورای ملی به دستور محمدعلی شاه قاجار تخریب شد، ولی پس از فرار محمدعلی شاه با آغاز اولین «جشن نصرت ملی» فعالیت خود را تجدید کرد.

وجیزه‌ی حاضر، پس از بررسی نمونه‌هایی از تشکلهای فرهنگی و روشنفکری ایرانیان در طول تاریخ ایران پس از اسلام، به بررسی و تحلیل تشکلهای «اصحاب سراچه» می‌پردازد که به شکل حاضر تاکنون در جایی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

ب- پیشینه‌ی تشکلهای فرهنگی - مدنی در ایران
در این بخش، به طور اقتصار به نمونه‌هایی از تشکلهای فرهنگی - مدنی در ایران پس از اسلام اشارت می‌شود:

۱- شعوبیه

اولین تشکلهای مدنی، فرهنگی و اصلاح‌طلبانه‌ی ایرانیان پس از اسلام، نهضت شعوبیه بود که امین احمد مصری در **ضحی الاسلام** که با نام **پرتو اسلام** به وسیله‌ی عباس خلیلی ترجمه شده است، از آن سخن گفته است. نیز مرحوم استاد جلال همایی به تفصیل فصلی طی سلسله مقالاتی که بعد به صورت کتابی مستقل با عنوان **شعوبیه** به همت مرحوم منوچهر قدسی در اصفهان چاپ شده آن را معرفی و تجزیه و تحلیل کرده است. نهضت شعوبیه، عکس‌العمل تبعیض‌نژادی امویان علیه ایرانیان بود. به تعبیر مرحوم همایی، از عصر



علی خان ظهیرالدوله، موسس انجمن اخوت

امویان به بعد، مسلمانان از جهت رویکرد سیاسی - فرهنگی نسبت به محاسن و مطالب اقوام و ملل به سه حزب منشعب شدند:

الف - حزب عربی که جنس عرب را از تمام ملل و اقوام بنی‌آدم، برتر می‌شمردند.

ب - حزب تسویه یا مساوات که میان ملل و طوایف عالم بالذات تفاضلی قائل نبودند و فضیلت‌ها را منتسب به افراد و اشخاص می‌دانستند و نه عموم ملت.

ج - حزب شعوبی یا فرقه‌یی که مرام‌شان تحقیر عرب و تفضیل ملل دیگر بود. یعنی در برابر طرز تلقی اعراب که ایرانیان را «موالی» (بند و برده) خود می‌خواندند، نخبگان فرهنگی ایران نیز خود را «بنی‌الاحرار» (نژاده و آزاده) و تازیان را خوار و حقیر می‌شمردند. (همایی، ۵۶-۶۷)

شعوبیه، با تأکید بر افتخارات تاریخی و سوابق تمدنی و فرهنگی ایران، داعیه‌ی برتری حکام عرب را نمی‌پذیرفتند و اسلام را دینی جهانی و فارغ از امتیازات قومی عرب معرفی می‌کردند، یعنی اسلام را قبول داشتند، اما مفادرات اعراب و برتری نژادی عرب را نمی‌پذیرفتند، چنان‌که ناصر خسرو قبادیانی با آن‌که مسلمان شیعه‌ی خالص علوی (اسماعیلی) بود، تحت تأثیر همین طرز تفکر در یکی از قصاید خود با تصریح به مفهوم «بنی‌الاحرار» گفته است:

من از پاک فرزند آزادگانم

نگفتم که شاپور بن اردشیرم

در مطالعه‌ی حاضر، اهمیت این جنبش در این است که نهضت شعوبیه، یک تشکلهای فرهنگی - مدنی، بلکه یک حزب بود و هیچ صبغه‌ی دینی یا بُعد سیاسی - نظامی نداشت. چرا که اعضاء و علاقه‌مندان این نهضت همه از طبقه‌ی خواص و نخبگان فرهنگی جامعه به شمار می‌رفتند. یعنی در عین تعصب ملی به ایرانی‌گری از جهت فرهنگی در شمار پایه‌گذاران فرهنگ اسلامی به زبان رایج رسمی زمان (عربی) بودند و آثار ادبی و علمی بسیاری را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کردند که در ایجاد تمدن اسلامی موثر افتاد.

به قول سعید نفیسی «اسماعیلیه که مهم‌ترین فرقه‌ی شعوبیه بودند، در بخارا و سمرقند تبلیغ کرده و حتا نصر بن احمد پادشاه سامانی و وزیر معروفش ابوالفضل بلعمی و موثرترین گوینده‌ی زمان رودکی را به خود جلب کرده بودند. در نواحی دیگر ایران، فرق دیگر تشیع پیشرفت‌های بسیار کرده بودند؛ چنان‌که مردم قهستان تا حدود سبزوار اسماعیلی بودند، مردم طبرستان زیدی شده بودند، شیعه‌ی اثناعشری در نواحی مرکزی مخصوصاً در سبزوار و قم و قزوین و ری و ساوه فراوان بودند و به همین جهت آل‌بویه پشتیبان قوی شیعه‌ی اثنی‌عشری جعفری بودند».

«اسماعیلیه اهمیت خاص به تربیت و تعلیم عوام می‌دادند؛ برخلاف اهل سنت که همه‌ی توجه خود را معطوف جلب و تبلیغ صاحبان قدرت و خواص می‌کردند. اسماعیلیه به همین جهت زبان فارسی را که زبان توده بود، بر زبان تازی که زبان خواص بود، ترجیح می‌دادند و همین سبب رواج زبان فارسی و ایجاد ادبیات امروزی شد. صوفیه نیز به همان جهت با ایشان در این عقیده و در این سیاست شریک بودند». (پورسینا، ص ۱۰)

آدمیت و سازمان فراموش خانه جنبه‌ی سیاسی بسیار قوی داشتند. اما تشکل‌های منحصرأ فرهنگی و مدنی در ایران عصر قاجار که از آن‌ها بتوان به‌عنوان «جامعه‌ی مدنی» (لایه‌ی مستقل از خانواده و دولت) تعبیر کرد، گذشته از تشکل‌های صنفی (مخصوصاً تشکل تجار و روحانیون) و تفننی (مخصوصاً انجمن‌های ادبی و کلوپ‌های ورزشی) کم‌تر بوده است. مقاله‌ی حاضر، ناظر به بررسی و مطالعه‌ی دو نمونه از چنین تشکل‌های خاص مدنی در جهت اصلاح دینی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یعنی «اصحاب سراچه» و «انجمن اخوت» است.

۵- انجمن اخوت

«انجمن اخوت» در حقیقت در اواخر عصر ناصری یعنی پس از استقرار حاج میرزا حسن صفی‌علی‌شاه در تهران در زیر چتر مسلک تصوف به‌عنوان تشکلی عرفانی، فرهنگی، مدنی به‌صورت جلسات منظم و مرتب بنیاد نهاده شد. ولی از نظر رسمی؛ چند سال پس از قتل ناصرالدین‌شاه (در ۱۳۱۳ هـ.ق.) و مرگ صفی‌علی‌شاه (در ۱۳۱۶ هـ.ق.) در ۱۳۱۷ هـ.ق. برابر ۱۸۱۹ با مجوز مخصوص از مظفرالدین‌شاه به‌همت میرزاعلی‌خان دولو قاجار ملقب به ظهیرالدوله (داماد ناصرالدین‌شاه قاجار و رییس تشریفات دربار در عصر ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه) تاسیس شد. این انجمن در تبلیغ افکار آزادی‌خواهانه، بیداری مردم، مبارزه با نظام استبداد و رسوم کهنه، ترویج تمدن جدید و خلاصه تمهید مقدماتی که به از میان رفتن استبداد و تاسیس مشروطیت در ایران منجر شد، نقش موثری ایفا کرد و تصوف سنتی را به‌عنوان تشکلی در خدمت اصلاحات اجتماعی، سیاسی مطرح کرد.

در افتتاح رسمی انجمن اخوت، ظهیرالدوله یکصد و ده نفر از رجال و نخبگان فرهنگی و اجتماعی را که اغلب روشنفکر، تحصیل کرده، فرنگ‌رفته، اصلاح‌طلب و آزادی‌خواه بودند، به مجلس افتتاحیه دعوت کرد. انجمن، دارای نظام‌نامه، دفتر ثبت‌نام اعضا، صندوق و حسابداری، برگ تقاضای عضویت، کارت شناسایی و تشریفات مشابهی بود که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت. انجمن در سطح ایران بلکه در خارج از کشور (بغداد) هم شعبه‌ها و نمایندگی‌هایی داشت. از ابتکارات دیگر این تشکل مدنی، نشر مجله‌ها و تاسیس مدارس جدید در تهران و شهرستان‌ها از یک‌سو و تاسیس تئاتر (نمایش) و ارکستر در مجالس جشن خانقاهی از سوی دیگر بود.

نظام‌نامه‌ی انجمن اخوت، مقاصد این تشکل مدنی - عرفانی را در شش دستور خلاصه می‌کرد: ۱- تعظیم امرالله؛ ۲- شفقت خلق‌الله؛ ۳- خدمت اهل‌الله؛ ۴- بذل نفس فی سبیل‌الله؛ ۵- کتمان سرالله؛ ۶- اطاعت ولی‌الله.

وقتی ظهیرالدوله مؤسس انجمن اخوت در مقام تبلیغ اصلاحات و برادری و برابری، در تهران نفوذی یافت، مظفرالدین‌شاه برای این که وی از تهران دور باشد، او را به‌عنوان حاکم همدان و کرمانشاه از تهران به غرب کشور تبعید کرد. ظهیرالدوله در آن‌جا به شیوه‌ی انقلابی نه تنها با مشورت و کسب نظر وجهاء اهالی، به حکومت پرداخت، بلکه با برگزاری اولین انتخابات آزاد عمومی ایران در جمادی‌الاول ۱۳۲۴ (یعنی دو ماه پیش از صدور فرمان مشروطیت در جمادی‌الثانی)

مهم‌ترین تشکل فرهنگی و مدنی که پس از نهضت شعوبیه در قلمرو اسلامی پیش آمد، جنبش اخوان‌الصفا بود که آن نیز به‌خلاف اکثر مقاومت‌های ایرانیان در برابر اعراب، جنبه‌ی مذهبی یا سیاسی / نظامی نداشت. «اخوان‌الصفا»ی قرن پنجم جمعی از نخبگان فرهنگی اصلاح‌طلب با گرایش‌های صوفیانه بودند که با مخفی‌کاری به تبلیغ افکار و اندیشه‌های خود در جهت مخالف جریان‌های حاکم عصر خلافت عباسی می‌پرداختند و ضمن تلاش برای اصلاحات عمومی در سطوح مختلف جامعه، به تزکیه‌ی نفس و ارتقا اخلاقی و روحانی خود اخوان‌الصفا نیز اهمیت می‌دادند. (اخوان‌الصفا، ۳۲/۱، ۳۲۳)

بدین‌گونه اخوان‌الصفا، در حقیقت یک جامعه‌ی مدنی تمام‌عیار یعنی یک جمعیت خودگردان خودمختار بود که اعضای خود را از جهت مادی و معنوی مورد حمایت کامل قرار می‌داد. (غنایت، ۷۳)

شهروندان دولت شهر آرمانی اخوان‌الصفا، بر چهار دسته پیش‌بینی می‌شدند که به سلسله مراتب از پایین به بالا عبارت بودند از:

- الف - صنعتگران که شامل هر فرد صنعتگری می‌شد که سن او از پانزده درگذرد و به‌علاوه دارای جانی پاک و فهمی تیز باشد.
- ب - رهبران سیاسی که شامل افرادی می‌شد که در برابر دیگران هم‌چون پیشوا و رهبر با سماحت و شجاعت عمل می‌کنند و سن ایشان باید از سی کم‌تر نباشد.
- ج - شاهان مردانی‌اند که با حداقل سن چهل سالگی توان تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری دارند.

د- روحانیان گروهی‌اند که با داشتن دست کم پنجاه‌سال، به اطاعت خدا و شهود حق از دیگر طبقات ممتاز و سرفرازند. (همو، ۷۴)

۳- نهضت اصلاحات

سومین نهضت روشنفکری در قلمرو اسلامی، نهضت اصلاحات در سرتاسر کشورهای مسلمان از جمله در ایران، عثمانی، مصر و هند به انواع مختلف (مانند «تنظیمات» در نظام حقوقی عثمانی و تشکیل «مصلحت‌خانه» و «شورای دولت» در ایران) در سده‌ی سیزدهم هجری، آغاز شد. احمد امین‌مصری، کتابی با نام **زعماء‌الاصلاح** نوشته بود که رهبران اصلاح‌طلبی را معرفی می‌کرد. در ایران نیز تا آن‌جا که به اصلاحات نظام حقوقی و اداری مربوط است، ما در کتاب **تاریخ حقوق ایران** سابقه‌ی اصلاحات را روشن کرده‌ایم.

۴- انجمن‌های سَری و سیاسی

از قرن چهارم به بعد، نهضت سَری - سیاسی «اسماعیلیه» در ایران رونق گرفت و با ظهور حسن صباح به اوج قدرت رسید؛ اما چون صبغهِی دینی و سیاسی آن تشکل‌ها بر جنبه‌ی فرهنگی و مدنی آن غالب است، در این‌جا از آن سخن نمی‌گوییم. در قرن گذشته، تشکلی انجمن‌های سَری مثل فراموش‌خانه به رهبری میرزاملکم‌خان یا اقدامات دیوانی، سیاسی و لشکری و کشوری به‌دست عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، محمدتقی‌خان امیرکبیر، میرزا سعیدخان موتمن‌الملک و میرزاحسین‌خان سپهسالار همه اشکالی دیگر از فعالیت‌های نخبگان دیوانی، سیاسی و اجتماعی برای اصلاح وضع اداری و بافت سیاسی و اجتماعی بود. تشکل‌های اجتماعی عصر قاجار مانند مجمع

۱۳۲۴)، نخستین انجمن ایالتی و ولایتی را به نام «مجلس فواید عمومی همدان» تاسیس کرد. ظهیرالدوله در نطق افتتاحیه‌ی خود، علت غایی حکومت (و سلطنت) را «تحصیل آسایش عباد و تعمیر و آرایش بلاد و انتظام امور جمهور و کسب فواید عمومی اهالی» دانست و سپس براساس این اصل، اظهار داشت که اهالی هر ولایت و ایالتی، حقوق و تکالیف خود را در جهت تحصیل اهداف مزبور، بهتر از احکام منسوب از سوی دولت مرکزی می‌دانند و لذا «مجلس شورایی» را که در هر ایالت از بین مردم همان ایالت با رأی مردم برگزیده می‌شد، بهترین مقام مسوولی معرفی کرد که می‌توانست با «مشاورت عقلایی»، با اکثریت آراء نسبت به وسایل و عوامل جلب فواید عمومی برای حوزه‌ی انتخابیه خود تصمیم‌گیری کند. (خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ۱۸۰-۱۸۴)

مهم‌تر آن که مجلس شورای ایالتی، می‌توانست که به شکایت همه‌ی اهالی علیه هر یک از ماموران دولت (از جمله شخص حاکم) رسیدگی کند. (همان‌جا، ۲۷۱-۲۷۲) گفتنی‌ست که پس از تاسیس مجلس شورای ملی، همدان، به همت ظهیرالدوله، پیش از هر ولایت دیگری به انتخاب نماینده و اعزام او به تهران توفیق یافت. این تجربه‌ی عملی که در مشارکت مردمی در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی که در همدان به همت ظهیرالدوله مقذور شده در تاریخ پیش از مشروطیت بی‌سابقه است. لذا عجیبی نیست که چندی بعد، وقتی که ظهیرالدوله در رشت به حکومت اشتغال داشته محمدعلی‌شاه پس از بمباران مجلس، بلافاصله خانه‌ی ظهیرالدوله را که مقر «انجمن اخوت» بود، با همان عوامل نظامی ویران ساخت. «ملکه‌ی ایران» - همسر ظهیرالدوله و دختر ناصرالدین‌شاه - وضع نابسامان خود را به شوهرش اطلاع داد و ظهیرالدوله در جواب نوشت که خدا را شکر که خانه‌ی او ویران و اموال او غارت شده است! (همان‌جا)

۶- اصحاب سراچه

«اصحاب سراچه» طایفه‌ی از اهل معرفت و عالمان عارف مسلک اصلاح‌طلب در دهه‌های پایانی قرن سیزدهم ه.ق در مشهد بودند که گاهی به ایشان «اصحاب سراچه» (بامداد، ۷۶/۶، ۱۱۲، ۲۷۱ و حبیب، ۲۱، ۲۵) و گاهی «اهل سراچه» (نایب‌الصدر، ۲۵۷/۳) اطلاق کرده‌اند. وجه تسمیه و سبب اشتها این جماعت از نخبگان روشن‌بین، فرهیخته، عرفان‌دوست و اصطلاح‌طلب به «اصحاب سراچه» یا «اهل سراچه» از این رهگذر است که مرکز اجتماعی اینان، منزل کوچک (سراچه) یی واقع در مرکز شهر مشهد - نزدیک مسجد جامع گوهرشاد و حرم امام علی بن موسی الرضا (ع) - بوده است. (حبیب، حسن، ۲۵-۲۶)

عنوان «اصحاب سراچه» یا «اهل سراچه» برای تشکل این گروه از نخبگان فرهنگی در قرن سیزدهم، به اقتفاء و اقتباس «اصحاب صَفَه» یا «اهل صَفَه» انتخاب شده است که دسته‌ی از فقیران یاران پیامبر (ص) بوده‌اند و در ایوان مسقفی در قسمت شمالی مسجدالنبی، ملازم مسجد و مهیای عبادت بوده‌اند.

این اصحاب صَفَه را بعدها صوفیان در «طبقات الصوفیه»‌های خود، نخستین طبقه از صوفیان قلمداد کرده‌اند. (هجوری، ۹۷؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۰۰، EIP) «اصحاب سراچه» هم‌چنین با «اخوان‌الصفاء» -

تشکل سیاسی - اجتماعی دانشمندان و فلاسفه‌ی اصلاح‌گرای قرن پنجم که به تزکیه‌ی نفس نیز اهمیت می‌دادند - وجه تشابه داشته‌اند. شیوه‌ی زندگی و سلوک اصحاب سراچه را چنین نوشته‌اند که از دو ساعت به صبح مانده تا نماز صبح به انفراد و تنها در حرم رضوی، به تهجد مشغول بوده‌اند. روزها را اغلب روزه می‌گرفتند. در افطار از غذاهای چرب و سنگین و گاه حتا از همه‌ی غذاهای حیوانی پرهیز می‌کردند. از آمد و شد با مردم و «آمیزش با زهاد و مقدس‌القبان» اعراض داشتند و شب و روزشان به عبادت خالق و خدمت مخلوق مصروف بود. هر روز عصر، هنگامی که هوا خوش بود، فرسنگی پیاده‌روی و هواخوری می‌کردند و به خارج شهر می‌رفتند. (حبیب، ۲۵-۲۶)

اعضای «اصحاب سراچه»

به گزارش یکی از نویسندگان معتمد «زبده‌ی روشنفکران روحانی آن دوران که به علم، فضل، قدس و تقوی شهرتی به‌سزا داشتند، به اصحاب سراچه پیوستند». (حبیب، حسن، ۲۶) به گفته‌ی دیگران پیشوای طریقتی اینان، مهدی خدیو گیلانی بوده است (نایب‌الصدر، ۵۵۰/۳)؛ با این همه، شیوه‌ی مرید و مرادی و آداب خانقاهی بین ایشان مرسوم نبوده است. به وقت اقامه‌ی نماز جماعت، بی‌آن که بین ایشان کسی اختصاصی به امامت داشته باشد، هرگاه یکی از ایشان به تناوب و تفاوت امام جماعت می‌شده است. (حبیب، همان‌جا) بزرگ‌ترین اعضا و افراد «اصحاب سراچه» عبارت بودند از مهدی خدیو گیلانی (د. ۱۳۰۹ ه.ق.)، حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ه.ق.)، ملاغلام‌حسین شیخ الاسلام مشهد (۱۲۴۶-۱۳۱۹ ه.ق.)، حاج فاضل خراسانی (د. ۱۳۴۲ ه.ق.)، سیدمحمد امین الحکماء سبزواری (۱۳۲۴ ه.ق.)، صید علی‌خان درگزری (د. ۱۳۳۶ ه.ق.)، سیدزین‌العابدین رییس الطلاب سبزواری (۱۲۴۵-۱۳۳۵ ه.ق.)، سیدمحمد قدسی تونی و...

وجه اشتراک این نخبگان فرهنگی که در تشکل «اصحاب سراچه» مشارکت داشتند، آشنایی با تحولات جهانی، جریان‌های فکری اصلاح‌گری و اندیشه‌های انتقادی در بیرون از مرزهای ایران بود. در مثل می‌دانیم که امین‌الحکمای سبزواری، پس از مرگ استادش حاج ملاهادی سبزواری، مدت سه سال به سیر و سیاحت در هند پرداخت و در آن‌جا زبان هندی آموخت. یا آن‌که حاج میرزا حبیب خراسانی و خدیو گیلانی، در بغداد در حلقه‌ی غلام‌علی‌خان هندی، با ادیان و مذاهب پیش از اسلام آشنایی یافتند. یا آن‌که رییس الطلاب سبزواری که او نیز در بغداد به غلام‌علی هندی پیوسته بود، به ایجاد نظم و تصفیه روحانیون اعتقادی مبرم داشت. اینک برای شناسایی بهتر و بیش‌تر اعضای این تشکل مدنی، در این‌جا با تاکید بر نقش مدنی، اجتماعی و سیاسی این تشکل مطالبی مذکور می‌شود.

حاج میرزا حبیب خراسانی

به تعبیر یک تن از دانشوران خراسان، «اعز اصحاب سراچه» حاج میرزا حبیب خراسانی بود. (ساعدی، ۲۶۹) این اعز و اجل اصحاب سراچه، حاج میرزا حبیب‌الله مجتهد شهیدی خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ه.ق.)، متخلص به حبیب، فقیه، عارف و شاعر بزرگ، نجیب‌زاده‌ی از خاندان حاج میرزا مهدی مجتهد شهید (۱۱۵۴-۱۲۱۸

حاج میرزا حبیب الله خراسانی

قدس سره اعزیز

بسیار با احترام

علی حبیب

چاپ تابان

نفسانیه خود را برای ترقیات روحانیه آماده می ساخت از ... محاضر درس مرحوم حجت الاسلام میرزای شیرازی و میرزای رشتی و فاضل دربندی استفاده های کامل نمود و با تحصیل اجازات مراجعت به مشهد مقدس فرمود. با آن که مقدمش را اهالی خراسان به مردمک چشم پذیرفتند و درک محراب و منبرش را تسابق می نمودند، پیوسته از شهر و شهرت فراری و چون گوهر در کان کوهستان ها متواری بود و انس خویش را به فقرای گم نام و ارباب حال و مقامات انداخته بود و از اغنیا، اقویا و متکبرین دوری و تنفر داشت و با مساکین، ضعفا، خاک نشینان، هم نشین و جلیس بود و حکام و ولات را خیلی به ندرت به خود راه می داد و در مخالطت عامه مرادوت تامه نداشت. زمستان را به شهر به سر می برد و از دروس نافع می خود طلاب علوم دینی را بهره مند می ساخت و بهار و خزان را در کوه های «بین الجبلین روضه من ریاض الجنه» کههوف و مغاراتی برای مناجات خود اختیار کرده بود و رازهایی که خلق تحمل شنیدنش را نداشت به کوه می گفت و صدایش در گوش ملتزمین رکبش منعکس می شد و من خود کراراً التزام رکبش را در بیلاقات درک نمودم، دامنه ی کوه شاندریز و ابرده و زشک را از حنین و مناجات و تسبیح و تهلیل و کراماتش، به آن چشمی که خدا به من داده بود، کوه سینا دیدم. آن جا فهمیدم که «و لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرابته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله» چه معنایی دارد که کوه را از تلاوت قرآن آن مرحوم، به لرزه درآورده بود. آن جا فهمیدم که «فاو الی الکهف» چه معنایی دارد که آن مرحوم ایوای کههوف را تسکین لیهوف خود قرار داده بود...

در عین آن که در میان مردم به سر می برد، از مردم خارج بود و بستگی به جای دیگر نداشت... هم حقوق عامه را از قضا، فتوا، ارشاد، موعظه تدریس، انفاق و تفقد ادا می کرد و هم حقوق خاصه و خلصای خود را که به امتحانات و تجربت برای خود اختیار فرموده بود، با آن ها بیلاق و قشلاق می فرمود و دقایق اخلاق را به آن ها ضمن معاشرت تعلیم می داد.

ه.ق.) - پدر حاج میرزا هدایت الله شهیدی (اعتماد السلطنه، ۲۹۸/۲) بود. وی پس از تحصیلات مقدماتی، فقه و اصول را در مشهد نزد حاج نصرالله مجتهد فانی فراگرفت و سپس به عراق رفت و آن جا از محضر مراجع بزرگ تقلید هم چون میرزای شیرازی و میرزای رشتی و میرزای دربندی استفاده کرد و در حوالی ۱۳۰۰ ه.ق. به اخذ اجازه ی اجتهاد نائل شد. (ساعدی، ۲۷۵-۲۷۶) اما ضمن تحصیل مدارج عالی فقه و اصول در عراق، به بغداد که در آن جا ارباب ادیان و مذاهب مختلف آزادانه می زیستند آمد و شد می کرد و در آن شهر از جمله به دیدار غلام علی خان هندی که در بغداد حلقه ی ارشاد داشت، می رفت. چون آن مرشد هندی در بغداد به درود حیات گفت، جانشین او - خدیو گیلانی - به مشهد رهسپار شد. به توصیه ی حاج میرزا حبیب خراسانی که هنوز در عراق بود، سراچه ی بیرونی منزل حاج میرزا هدایت الله شهید مشهدی (جد حاج میرزا حبیب خراسانی) را در اختیار او گذاشتند. حاج میرزا حبیب خراسانی، پس از چندی خود به مشهد آمد و با آن که مجتهد و فقیه مسلم و صاحب مسند ترافع و افتاء بود، از جهت طریقتی و سلوک روحانی به خدیو سرسپرده بود. چنان که در شعری در حق او گفته است:

جان فدای خدیو کشور دل

ختم شعرم به نام او افتاد

که به هر نکته یی ست او مقصود

که به هر صنعتی ست او استاد

در خیال جمال او بودم

هاتفم این دو بیت داد به یاد

که ای خدیو ممالک دل و جان

وی خداوند رازهای نهان

ایه ی مصحف وجود تو یی

مقصود از هر چه هست و بود تو یی

حاج میرزا حبیب خراسانی، پس از پراکنده شدن اصحاب سراچه به نجف بازگشت و چون به خراسان باز آمد، مدتی محضر ترافع و قضا و افتاء را ادامه داد. اما به زودی از همه ی کارها دست برداشت و در روستاهای اطراف مشهد مثل «ابرده» و «زشک» با احوال جذبیه و حیرت زندگی را به سر می برد. در عین حال، در انقلاب مشروطیت در صف مشروطه خواهان درآمد و به تقاضای مردم، ریاست انجمن ایالتی خراسان را پذیرفت. (گلشن آزادی، ۱۹۴) لیکن هم چنان، به سلوک ادامه می داد تا آن که عقابت در ۲۷ شعبان ۱۳۲۷ ه.ق. در روستای «بحرآباد» جان به جان آفرین داد. چند سال بعد، یکی از ارادتمندان نزدیک او یعنی فضل الله آل داود ملقب به بدیع نگار در ۱۳۰۰ شمسی در حق او نوشت: «از بدو جوانی و ربیعان شباب، یک نوع انقطاعی از دنیا در وجودش تفرس می شد که هر اندازه مقامات علمی اش بیش تر می گشت، نمایش عمل را به زهدات و ترک دنیا، بیش تر می داد که معلوم می شد، طایر روحش را از کنگره ی عرش صغیر می زنند و به هوای آن آشیانه سرگرم اجتهاد و سلوک و تکامل بود و به دام و دانه ی دنیا، خود را عادت نمی دهد و با آن که شئونات خانوادگی طوری بود که هر ناز و نعمتی مهنا و هر عزت و جلالی برایش فراهم و مهیا بود، ولی راحت خویش را در ارتیاضات شاقه دیده بود که پیوسته به مجاهدات

آن دختر در جواب می نویسد:
عیش عیش آباد بی رویت خراب

تشنه کی سیراب گردد از سراب

(ماهانامه‌ی بهار، تابستان ۱۳۲۴)

خامساً حاج میرزا حبیب خراسانی، نخچنگان فرهنگی عصر و بویژه دانشجویان حکمت و فلسفه را به خود جذب می‌کرد و در رشد علمی و عملی ایشان می‌کوشید. چنان‌که سیدحسن مشکان طیبی (۱۲۵۸-۱۳۲۷ شمسی) از استادان بزرگ ادب و قاضی دیوان عالی کشور در مجله‌ی دبستان نوشته است که وی پس از هفت سال تحصیلات عالی در اصفهان نزد جهانگیرخان قشقایی و آخوند محمد کاشانی، در ۱۳۱۸ هـ.ق. برای دین‌خانواده‌اش به مشهد آمده تا زیارتی کند و سپس به اصفهان برگردد. اما «پس از درک محضر آن مرحوم، قصد رحیل را به اقامت تبدیل نموده، (مشکان، ۵۰) و تنها پس از مرگ حاج میرزا حبیب خراسانی، مشهد را به قصد اروپا ترک می‌گوید. (گلشن آزادی، ۵۲۱)

سادساً، **دیوان اشعار** حاج میرزا حبیب خراسانی، حاصل تجربه‌ی شخصی او در سلوک عرفانی و سیر روحانی است. اما موضوع مهم‌تر، در رابطه با تشکّل مدنی اصلاح‌طلبانه‌ی «اصحاب سراچه»، اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی اوست که تاکنون در هیچ کجا به آن‌ها اشاره‌ی نشده است. ما در این جا برای نمونه اشعاری را که او در انتقاد از روحانی‌نمایان ریاست‌طلب عصر خود سروده است ذکر می‌کنیم.

روز و شب در حسرت اندوه تیماری چرا

وز غم و فکر ریاست سخت بیماری چرا

روز و شب در فکر گردآوردن خیل مرید

هم‌چنین دل‌خسته و رنجوری و زاری چرا

از خدا کردی فراموش ای فقیه ذوفنون

روز و شب در فکر درس و بحث و تکراری چرا

حاج میرزا حبیب خراسانی، هم چنین خطاب به شاعران

بیهوده‌گوی عصر خود گوید:

چند از این ترهات بی‌حاصل گفت بی‌مغز و قول لاطائل

نیز او راست:

شیخ و سالوسه ولی ساغرکشی کار من است

صد هزاران فتنه در هر پیچ دستار من است

سابعاً، حاج میرزا حبیب خراسانی، در زمان اقتدار حکومت

شرعیه‌ی خود در خراسان، «عید عمر را که طلاب در مدارس جشن

می‌گرفتند، موقوف فرمود». (حبیب حسن، ۴۰) و «شبهه‌سازی صحرای

کربلا را غدغن فرمود». (همان‌جا)

ثامناً، حاج میرزا حبیب خراسانی، تحت تاثیر همان احوال و انفعالاتی

که مولانا جلال‌الدین بلخی، مجذوب شمس تبریزی شد، در اوج اقتدار

پس از ملاقات ساده‌ی در محفل خود با سیدابوالقاسم کرد در گزی مرید

او شد و دست از افتاء و حکومت شرعیه برداشت. (همان‌جا، ۴۱)

تاسعاً، حاج میرزا حبیب خراسانی، به گزارش خواهرزاده‌اش (حاج

میرزا زین‌العابدین رئیس‌الطلاب سزواری) در ایام اقامت در عتبات،

«دست به تحصیل معلوماتی زده است که نه در دنیا وی را به کار است

و نه در آخرت [...] به محافل و مجالس صوفیه‌ی بغداد - گوشیه، و

گوستی - همواره آمد و شد داشته است». (حبیب حسن، ۲۰)

و خیلی سعی داشت که اعمال قلبیه و انفعالات بریه‌اش مستور ماند... ریاضات شاقه از یک طرف و ناملايمات روزگار از یک طرفه احساسات روشن از یک طرفه غم‌خواری از عدم بیداری ملت اسلامیه از یک طرفه فوت علما... از یک طرفه... تهی شدن خراسان از اخلاق ملیه از یک طرفه... گوهر دین را با جان خود در کف یقین گرفته... از این کوه به آن کوه گریزان». (بناجنگار، ۱۹۷۴-۲۵)

محمداقبر ساعدی در ضمیمه‌ی **تاریخ علمای خراسان** می‌نویسد: «حاج میرزا حبیب‌الله رضوی... از وارستگان و باریافتگان مرحوم میرزا ابوالقاسم در گزی... به اکتاب عالیات رفته به محضر میرزای مجدد و میرزای رشتی و فاضل دربندی حضور یافته... حدود ۱۳۰۰ هـ.ق. با اخذ اجازه‌ی اجتهاد به وطن خویش بازگشت... ملاقات او با سید در گزی و برخی از ارباب حال و گردآوردن اصحاب سراچه که سید سهم عظیمی در آن داشته، در آغاز **دیوان حبیب** به طبع رسیده». (ساعدی، ۲۷۵-۲۷۶)

تفصیلی‌ترین و کامل‌ترین شرح حال حاج میرزا حبیب خراسانی همان است که به قلم حسن حبیب در مقدمه‌ی **دیوان حبیب** او آمده است و بعد از آن نیز احوال او مکرر موضوع مقاله‌هایی شده است، از جمله مقالاتی به قلم ابوالقاسم حبیب‌اللهی (نوید) به سال ۱۳۶۳ ش (۲۸۴-۲۹۴)، علی پورجعفر در ۱۳۶۴ ش (۹۹-۱۱۷) و رضا قاسمی در ۱۳۶۹ ش (۲۶-۳۴). اما آن‌چه از جهت موضوع سخن ما، حائز اهمیت است، همانا اصلاح‌طلبی‌ها و اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی این شخصیت بزرگ است. لذا از این رهگذر باید تاکید کرد که:

اولاً، حاج میرزا حبیب خراسانی قبل از مشروطیت به صف اصحاب سراچه بود و بعد از مشروطیت به‌رغم استتکاف از حمایت مجاهدان، بیرونی‌خانه‌ی خود را در اختیار انجمن ایالتی خراسان گذاشت و خود در اوج اختلاف بین مجاهدان مشروطیت و استبدادطلبان، در سمت ریاست انجمن ایالتی خراسان به مشارکت مدنی کوشید.

ثانیاً، حاج میرزا حبیب خراسانی «زبان فرانسه می‌دانست و با ادبیات اروپایی آشنایی داشت» (حبیب حسن، ۲۰)، (گلشن آزادی، ۱۹۵) وی کتاب **تلماک فنون** را از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بود. (حبیب حسن، ۲۰) و به‌علاوه قریب دویست سیصد مجلد کتاب به زبان فرانسه در کتابخانه‌ی شخصی‌اش نگاه می‌داشت. (همو، ۲۰) و مهم‌تر آن‌که مقاله‌ی نیز به زبان فرانسه در مجله‌ی **لوتان** در پاسخ به حملات یک مستشرق فرانسوی به اسلام از او چاپ شده است. (حبیب علی، ۱۱۰) ثالثاً، حاج میرزا حبیب خراسانی، «همه روز صبح بعد از نماز و تلاوت قرآن، ساعتی به قرائت کتاب **مثنوی مولوی** می‌گذراند». (همو، ۱۹۵)

رابعاً، حاج میرزا حبیب خراسانی نسبت به آموزش و پرورش نسوان و تعلیم و تربیت بانوان اهتمام می‌ورزید. چنان‌که همسر او (بی‌بی‌عالم یعنی دختر مرحوم حاجی میرزا طاهر متولی جامع گوهرشاد) شاعری ارزنده بود و نیز ربیبه‌ی او که در حجر تربیت او پروریده شده بود، زنی فاضل و ادیب بود که با پدر ناتنی‌اش مناظره می‌کرد. از جمله وقتی حاج میرزا حبیب خراسانی، به این دختر که به قریه‌ی عیش آباد رفته بود، می‌نویسد:

عیش عیش آباد تو معمور باد

چشم بد از روی خوبت دور باد

پیشوای اصحاب سراچه مهدی خدیو گیلانی (د. ۱۳۰۹ هـ. ق.) مردی حکیم، متفلسف، عارف، منطبق هیوی، منجم، دین‌شناس، ادیب و شاعر بود. شرح حال تفخیم‌آمیز و سراسر ستایش او را عطاءالله تدین طی مقاله‌ی مفرد در دهه‌ی ۱۳۴۰ در مجله‌ی **ارمغان** نوشته و در حق او گفته است: «خدیو از جمله مدیحه‌سرایان جلال عالم آفرینش است. او برای توصیف و تحسین گرداننده‌ی کائنات، ترانه‌ی ساخته که از هر کلمه‌اش بوی توحید، خداپرستی و عرفان به مشام می‌رسد». (تدین، ۲۲۲)

هم‌چنین حسن حبیب، در مقدمه‌ی دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی (۲۹-۳۲) و مهدی بامداد در گزارش احوال اعضای مختلف تشکل «اصحاب سراچه» هر دو، خدیو را به فضل و کمال علمی و عملی و بویژه به آزادی و ترفع از دنیا، قناعت و مناعت ستوده‌اند. در برابر این ستایش‌گران، نایب‌الصدر شیرازی با نظر انتقادی به او نگریسته و در حق او در مقام شرح و بسط اختلاف طریقه و سلیقه چنین می‌نویسد: «خدیو... از فضائل صوری حظی داشت و خط تحریر و نسخ را بد نمی‌نوشت و در قواعد اعداد و حروف بی‌اطلاع نبود. چند سالی در نجف اشرف با حاجی میرزا زین‌العابدین... سبزواری، رفیق حجره و گرمابه و گلستان بود. چون برای عود وطن به کاظمین رسیدند، به غلام‌علی‌خان نام هندی دست ارادت دادند و چند سالی به صحبت او پای‌بست شدند، و بعد از فوت غلام‌علی‌خان عیال وی را برداشته با برادر طریق به ارض اقدس رضوی آمدند و بازارش رونق یافت و اصحابش را «اصحاب سراچه» می‌نامیدند. اوقاتی که را قم / نایب‌الصدر / را با وی صحبت دست داد، بازارش کاسد و با حاجی سید زین‌العابدین مذکور ارتباطش فاسد بود، در کمال فلاکت و عسرت می‌گذرانید، غالب سخنانش از جوگ بشست و طریقه‌ی غیرمستقیمه می‌نمود و ظاهراً غلام‌علی‌خان هندی وی را پریشان کرده و نتوانسته از تفرقه‌اش برهاند». (نایب‌الصدر، ۵۵۰-۵۵۳)

این‌که نایب‌الصدر در گزارش حال خدیو نوشته است که اغلب سخنان او «از جوگ بشست و طریقه‌ی غیرمستقیمه می‌نمود» (نایب‌الصدر، ۲۵۷/۳) با آن‌چه حسن حبیب نوشته است، قابل مطابقت است. چه به گزارش این نویسنده‌ی اخیر هم، غلام‌علی‌هندی - استاد خدیو - «به رموز معارف و حکم هندوان دست یافته... زبان‌های قدیمی هندوان و فلسفه‌ی افسانه‌های دینی و معارف اخلاقی آنان را می‌دانست و به خواص شاگردان خود می‌آموخت». (حبیب، ۲۳) تدین نیز می‌نویسد که خدیو سانسکریت می‌دانست. (همان‌جا، ۲۲۳)

از خدیو به پارسی و عربی آثاری به نظم و نثر برجای مانده و از جمله از او به عربی قصیده‌ی باقی است که نشان‌دهنده‌ی تضلع او در فلسفه و عرفان است.

و یک بیت از آن‌ها به نقل صاحب طرایق این است:

هوالحق حقاً و الاصول ثنوتت من الجواهر الفرد القديم الهویه
(تدین، ۲۲۳)

این اشعار عربی و هم‌چنین اشعار فارسی خدیو، تنها ناظر به اندیشه‌های فلسفی و عرفانی اوست. اما افکار اجتماعی و سیاسی خدیو تاکنون در جایی بررسی نشده است. ابیات ذیل گزیده‌ی از یکی از قصاید عرفانی خدیو است.

پیش از این کاندلر فلک، انوار مهر و ماه بود
در سویدای دلم، سبحان الا الله بود
پرده‌ی پندار تن تا گشت منشق؛ شد عیان
چهره‌ی خورشید جانم در حجاب ماه بود
از مقامات تبتل تا مقامات فنا
با همه خوبان، دلم در هر نفس همراه بود
تا در پیر مغان شد باز بر روی خدیو
شد عیانم کاین گدا خود خاصه‌ی درگاه بود
(نایب‌الصدر، ۲۵۷/۳، و تدین، ۲۲۲)

این نیز غزلی اثر طبع خدیو است:

شورش ملک برین از اثر جوش من است
چرخ در دایره‌اش واله و مدهوش من است
جوشش باده‌ی ارواح - چه اندر خم جسم
چه مجرد ز هیاکل - همه از جوش من است
صورت غیب و شهادت که ز ملک و ملکوت
برقع ذات من و پرده و روپوش من است
این فضایی که بود در بر او نقطه‌ی فرد
بازغات فلکی حلقه‌ی در گوش من است
صوف پوشان صفی هیکل صافی ارواح
دلچ پوشان خدیو دل یم نوش من است
چرخ اندر طلب چرخ زنان در شب و روز
دایم‌الوجه چو ابدال، نمدپوش من است
مستی دایره‌ی کون و اثیر و عنصر
اثر مستی دوشین و می دوش من است
پور انسان کبیرم، همه آفاق و نفوس
هم‌چو شاهد همه دم در بر و آغوش من است
(نایب‌الصدر، ۵۵۳)

ملا غلام حسین شیخ الاسلام

ملا غلام حسین شیخ‌الاسلام نیز به حلقه‌ی یاران و مریدان غلام‌علی‌هندی که در بغداد مرشد خدیو و حاج میرزا حبیب خراسانی بود، پیوست (حبیب حسن، ۲۳) و پس از آمدن خدیو به مشهد، او نیز به همراه حاج میرزا حبیب به مشهد آمد. (همو، ۲۵)

حاج فاضل خراسانی

محمدعلی فاضل خراسانی (د. ۱۳۴۲ هـ. ق.) - مشهور به «حاج فاضل» مدرس، فقیه و حکیم بود. پدرش سبزواری و مادرش شیرازی بوده‌اند. پدر او ملاعباس علی، واعظ مشهوری بود که از جهت اشتها او، این پسر مدت‌ها، با نام فاضل ملاعباس علی (یعنی فاضل پسر ملاعباس علی، هم‌چون ناصر خسرو، و میر داماد و...) خوانده می‌شد. جد او شیخ حسن سدخروی سبزواری معروف به حاجی قاضی آخوندی - هنگامی که حسن‌خان سالار به سال ۱۲۶۶ هـ. ق. در خراسان علیه ناصرالدین‌شاه شورش کرده بود و فرزندش امیراصلان‌خان در سبزواری مستقر بود - از سوی حسام‌السلطنه که برای دفع حسن‌خان سالار به خراسان لشکرکشی کرده بود، به رسالت و سفارت نزد روحانیون به سبزواری مامور شد و بعد از دفع غائله‌ی سالار،

به مشهد آمده با لقب ملاباشی به خدمت دولت و ملت پرداخت و در سفر حسام السلطنه برای فتح هرات نیز به همراه اردوی ایران به هرات رفت. (بناغ نگار، ۱۹/۸، ۲۱)

ملاحسن قاضی سدخروی به سال ۱۳۰۰ هـ.ق. از جهان درگذشت (همان جا، ۲۳) و از او سه فرزند پسر ماند که اشهر ایشان ملا داود قاضی زاده سدخروی (د. ۱۳۲۲ هـ.ق.) پدر فضل الله آل داود بناغ نگار آستان قدس رضوی و مدیر مجله‌ی الکمال (چاپ ۱۲۹۹-۱۳۰۰ ش) و عبدالحسین آگاهی (د. ۱۳۱۶ ش) است. پسر دیگر ملاحسن قاضی سدخروی ملاعباس علی واعظ است که پدر حاج فاضل خراسانی است و پسر دیگری به نام معین الشریعه. سابقه‌ی خانوادگی این طایفه و به اختصاص سرگذشت ملاداود قاضی زاده و پدر او ملاحسن قاضی سدخروی را غلام حسین خان افضل الملک کرمانی (د. ۱۳۴۸ هـ.ق.) در سفرنامه‌ی خود به تفصیل فصیل نوشته است و طی آن به نام معین الشریعه نیز اشاره کرده (افضل الملک ۸۶) و سپس در شرح حال حاج فاضل در ۱۳۲۰ هـ.ق. در ایالت نیرالدوله در خراسان می نویسد: «بزرگ مجتهدی دیگر که در این شهر [مشهد] است جناب مستطاب افقه العصر و الزمان آقامحمدعلی معروف به فاضل است که سایر مجتهدین این سامان قشر هستند و ایشان لب می باشند. حقیقت مسائل و کنه دین و تحقیق صحیح نزد ایشان است و عوام فریب نیستند و اعتنا ندارند که مریدان احمق زیاد به ایشان بگروند. تمام مسایل فقهیه، شرعیه، عرفیه، ظاهریه و باطنیه در دست ایشان است. مردمان باهوش و خواص اصحاب که طالب حقیقت گویی باشند و از تزویر و حفظ ظاهر رمیده اند، باطناً مایل به ایشان هستند. درک و ذوق ایشان در علوم و حقیقت امر دین، ربطی به سایرین ندارد و گاهی بدون تدلیس، حقیقت مسایل را ابراز می کنند و به این جهت ریاست عامه را کنار گذاشته اند ولی باز حکم ایشان، مطاع و متبع است. ایشان فرزند مرحوم ملاعباس علی واعظ هستند. مرحوم ملاعباس علی را در بیست سال قبل دیده ام و مکرر پای وعظ ایشان نشسته بودم و از بیانات ایشان حفاها می بردم. ایشان از وعظ بودند. لکن هیچ عالمی به قدر ایشان، علم و اطلاع بر اوضاع عرب، طرز جاهلیت و سبک اسلام نداشت. جامع اخبار و حاوی آثار و محقق تاریخ اسلامی بود. مثلاً چاه هایی را که در زمان جاهلیت یا اسلام هرکس در اطراف مکه و حجاز کنده بود که به مردم آب برسد او از حفظ، اسم آن چاه ها را می دانست و بانی آن را می گفت. کسی که در این جزئیات آن قدر محیط باشد، معلوم می شود که در رئوس مسایل و تشریح غزوات صدر اسلام تا این زمان، چه قدر خبیر و بصیر است». (همان جا، ۹۶-۹۷)

در این جا افضل الملک می نویسد که ملاعباس علی واعظ برادر قاضی سدخروی است که به سال ۱۲۶۶ هـ.ق. به سفارت از سوی حسام السلطنه نزد حاج میرزا ابراهیم شریعتمنار رفته است در صورتی که عباس علی واعظ، پسر حسن قاضی سدخروی است نه برادر او. محمدباقر ساعدی خراسانی در ذیل تاریخ علمای خراسان تألیف عبدالرحمن مدرس (وفات ۱۳۲۸ هـ.ق.) به عنوان ضمیمه می نویسد: «ملا محمدعلی از محققان و دانشمندان عصر حاضر و از حکما بوده. شرح کمالات این عالم ربانی هنوز هم زبان زد محافل و مجالس است و مردمی که از بیانات او استفاده کرده اند] هم اکنون در

قید حیات اند. حاجی در اوائل تحصیل بر اثر ذوق فطری با «اصحاب سراچه» که اعز آنان حاجی میرزا حبیب الله خراسانی بوده، پیوسته. و مرد بسیار خوش بزم و وارسته‌ی بوده. معروف است فیض محمدخان سنی، حاجی را گاهی اوقات برای صرف شیر به منزل خود دعوت می کرده. حاجی پس از صرف شیر، از وی تمجید کرده و می گفته: رحمت حق بر تو و بر شیر تو در قیامت حشر تو با پیر تو حاجی محضر قضاوت داشته و شرحی بر دعای عرفه می نوشته، لیکن ناتمام مانده. آقای مروج می نویسد: «در روز دوشنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۴۲ هـ.ق. وفات یافته و در مقبره‌ی خالصی [در حرم حضرت امام رضا (ره)] مدفون شده. و ماده‌ی تاریخ او را «یا غفران» یافته. بنده به تضمین گفته ام:

سال تاریخ حاجی فاضل

آن حکیم و فقیه با ایمان

ساعد از گفته‌ی شفیق نوشت

بهر تاریخ فوت: «یا غفران»

(ساعدی، ۲۷۰-۲۷۱)

در سال دوم مجله‌ی الکمال که در سال ۱۳۰۰ شمسی / ۱۳۴۰ هـ.ق. در مشهد به سردبیری فضل الله آل داود بناغ نگار آستان قدس رضوی منتشر شده است اشاره هایی به حاج فاضل دیده می شود. از جمله: الف - ضیاء الاسلام خراسانی طی نامه‌ی که در شماره‌ی سوم مجله‌ی الکمال چاپ شده است می نویسد:

«خدا را شکر که... یک مجله‌ی اسلامی... مانند الکمال... سرمشقی می باشد... مجله‌ی که حضرت مستطاب حجت الاسلام آقای حاج فاضل مجتهد دامت برکاته به ترویج آن امر شرعی فرموده اند این جانب حق ندارد که به توصیف آن پردازد». (الکمال، س ۲، ش ۳، ص ۳۲)

ب- فضل الله آل داود سردبیر مجله‌ی الکمال طی گزارشی که در شماره‌ی چهارم مجله مذکور منتشر شده است می نویسد:

«حرکت من الحرم الی الحرم - حضرت مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج فاضل مجتهد - دامت برکاته - به سفارت من الله الی الله از آستان قدس به صبح سه شنبه ۲۰ شهر شعبان [۱۳۴۰ هـ.ق.] عازم عتبه بوسی عتبات عالیات با اهالی منزل خود گردیدند و شمس‌ی نقباء سادات جلیله رضویه... میرزا یحیی ناظر... در منزل «طرق» آن وفود حسینی و مشیعیین معظم را به صرف ناهار و شام پذیرایی...» (الکمال، س ۲، ش ۴، ص ۳۲)

از حاج فاضل دو کتاب حکمی و عرفانی مهم برجای مانده است یکی شرح دعای عرفه و دیگری تفسیر آیه‌ی نور. نسخه‌ی خطی از شرح دعای عرفه مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ توسط احمد فاضل (پسر حاج فاضل) در ۱۶ تیر ۱۳۲۵ به کتابخانه‌ی آستانه‌ی قدس اهداء شده است که اکنون در آن کتابخانه نگاهداری می شود. این نسخه که مجموعاً یکصد و پنجاه و دو صفحه به قطع رقعی است چنین شروع می شود:

«قال، الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع. شرح: الحمد، هوالثناء علی الجمیل الاختیاری، الله اسم الذات، المستجمع لجمیع صفات الکمال. والحمد مصدر، یقع به معنی الفاعل و المفعول و کلاهما صحیح. اما به معنی الثانی فلان کل جمال و کمال من الله فکل من

یحمد احداً او یثنی علیه فهو یثنی حقیقة علی الله، و ان لم یعرف له. و نعم ما قیل:

اگر مومن بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است
الا تری ان الثناء و المدح کتاب او شعر هو ثناء علی مصنفه و
شاعره. و لما کان الموجودات باسرها کتاب الله التکوینی، فمدح کل
موجود و ثنا کل شی هو ثناء الله:

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است
و بعبارة آخری، لما کان ممکن لیس له وجود من نفسه بل عدم فی
نفسه:

ما عدمهائیم هستی هانما
فکذا لیس له کمال و جمال فی نفسه یثنی علیه، بل جماله و کماله
عکس جمال الله و کماله:

خلق را چون آب دان، صاف و زلال

و اندر آن تابان صفات ذوالجلال»
(نسخه‌ی خطی آستان قدس، ۱-۲)

حاج فاضل خراسانی شاگردان بزرگی تربیت کرده است از جمله:
۱- حاج غلامحسین حکیم زرگر، چنان که محمدباقر ساعدی
نوشته است: «و از شاگردان نامبرده حاج غلامحسین حکیم زرگر است
که از مردان وارسته و بزرگوار عصر حاضر و مورد توجه عوام و خواص
بوده و در عین حالی که جامع فضائل و کمالات بوده به کار زرگری خود
مشغول و به تمام معنی احتیاط را مراعات می کرد، به طوری که
یهودیان هم بدون وزن و محک طلاهای خود را به او می داده و بدون
امتحان طلا از او می خریدند و او را مردی درست کار می دانستند. در
اسطرلاب ماهر و در فهم مطالب قرآنی توفیقی منحصر به فرد داشت.
چنان که تفسیری بر برخی از آیات نوشته و اشعار توحیدی شاهنامه را
گردآورده و بالاخره کمالات این مرد وارسته زیاد و پس از هفتاد سال
زندگی نورانی حدود ۱۳۵۹ ه. ق. وفات یافت و در صحن جدید مدفون
شده.» (ساعدی، ۲۷۰-۲۷۱)

۲- یکی دیگر از شاگردان حاج فاضل خراسانی، مرحوم آیت الله
حاج میرزا حسن بجنوردی (۱۳۱۶-۱۳۹۶ ه. ق.) فقیه و حکیم نامدار
حوزه‌ی نجف است. (تهرانی، ۳۸۵؛ رازی ۱۸۴۳) وی در حوزه‌ی مشهد
از حاج فاضل خراسانی فلسفه و از حاج آقا حسین قمی، فقه و از
آقا زاده‌ی خراسانی اصول، اموخت و سرانجام به توصیه‌ی حاج فاضل
برای تکمیل فقه و اصول به نجف رفت (تهران، ۳۸۵) و آنجا کتاب
پربار خود **القواعد الفقهیه** را در قواعد فقه در دوازده جلد تألیف کرد.
۳- دیگر شاگردان حاج فاضل عبارتند از: آقا بزرگ تهرانی، صاحب
الذریعه؛ سیدحسن امین الشریعه، صاحب **اخلاق امینی**، شیخ
حسن علی نخودکی اصفهانی، **طابع منطق الطیر** عطار؛ پدر
سیدمحمود فرخ خراسانی (فرخ، ۳۳۰) محمدعلی بامداد و مهدی الهی
قمشه‌ای. (حسن زاده، ۹۷)

اما آن چه از احوال حاج فاضل به مناسبت فعالیت‌های مدنی و
اجتماعی‌اش قابل نگارش است این که:
اولاً، حاج فاضل قبل از مشروطیت جزء اصحاب سراج بود و به
همین دلیل از مشهد به دره‌گر تبعید شد.

ثانیاً، حاج فاضل، پس از مشروطیت شی مورد هجوم و حمله‌ی
جمعی از مستبدان قرار گرفت و به ضرب گلوله مجروح شد. (کلشن
آزادی، ۳۱۲)

ثالثاً، حاج فاضل، رند عاقبت سوزی بود که اعتنایی به سنت‌های
معمولی نداشت. دکتر قاسم غنی، در نامه‌ی که به تاریخ ۲۳ مرداد
۱۳۲۹ به محمدعلی جمال زاده، نوشته است می گوید: «حاج فاضل
مجتهد بزرگ مشهد... شعر خوب می گفت، شعر خوب می فهمید،
تاریخ می دانسته، سرعت انتقال و هوش غریبی داشت، رند عالم سوزی
بود. یک نوع آیه کونیاری ایرانی بود که من هزار داستان از او دارم...
مرد صاحب‌دل نیک نفسی هم بود». (غنی، ۲۸۲)

امین‌الحکمای سبزواری

میرسید محمد امین‌الحکمای سبزواری (د. ۱۳۲۴ ه. ق.)
معروف به «آقای عراقی»، از سادات حسینی و نوه‌ی میر سید
محمد امین حسینی است (بیہقی، محمود، دایرةالمعارف بزرگ سبزواری، ج ۱،
مدخل «امین‌الحکماء») که در عصر تهماسب دوم (۱۱۳۶ ه. ق.) به
کلانتری مردم سبزواری فرمانی صادر کرده که تا امروز بر دیوار مسجد
جامع سبزواری منقور مانده است. امین‌الحکماء از شاگردان حاج
ملاهادی سبزواری بود و پس از مرگ استاد خود، سفری به هند کرد
و سه سال تمام در آن دیار به سیر و سفر پرداخت و کتاب‌هایی با خود
از هند به ایران آورد که بعضی از آن‌ها تا به امروز در کتابخانه‌ی اخلاف
او باقی است. وی هم چنین زبان هندی آموخته بود و بعضی اشعاری که
به هندی فراگرفته بود، سینه به سینه تا به امروز در حافظه‌ی نوه‌ی او
(سیدعلینقی امین، شارح **دعای کمیل**، ناظم **منطق عارفان** و مولف
ده‌ها کتاب دیگر) محفوظ مانده است. امین‌الحکماء در موسیقی
آوازی (موسیقی ایرانی، عربی و هندی) استاد مسلم بود و استادش
حاج ملاهادی سبزواری به همین دلیل اشعاری برای او ساخته که در
دیوان او به چاپ رسیده است (سبزواری، ۵۴۰) و از جمله در حق او گفته
است:

راست شو ساقی و بر رغم مخالف می ده

تا جوانان «عراقی» به نوا بنشینند

رئیس‌الطلاب

حاج میرزا زین‌العابدین سبزواری (۱۲۴۵ - ۱۳۳۵ ه. ق.) که
خواهرزاده‌ی حاج میرزا حبیب خراسانی بود، در عراق به همراه خدیو
گیلانی به غلام‌علی هندی دست ارادت داد و سپس به همراه خدیو از
بغداد به مشهد آمد و در شمار اصحاب سراج، به تبلیغ افکار اصلاحی
و تجدیدطلبی پرداخت. چون اصحاب سراج، تبعید شدند، وی راه خود
را از ایشان جدا کرد و «دشمن صوفیه شده و به دسته‌ی مخالفین
پیوست». (بامداد، ۱۱۲/۶)

در سال ۱۳۱۳ ه. ق. در اثر تبلیغات او، قریب هشتصد نفر از
طلاب مشهد دور او جمع شدند و هر یک از آنان به بدل مال و جان با
وی بیعت کردند و به این مناسبت، وی به «رئیس‌الطلاب» معروف
شد. (همانجا) این سپاه هشتصد نفری که به زودی همه به ششول و
چماق مسلح شدند، قبل از جنبش مشروطه، به عنوان «احتساب» در
امور اجتماعی و فرهنگی دخالت‌هایی می کردند. مثل این که «هرکس
را که می دیدند سبالتاش را زنده و دارای شارب است... توقیف کرده،

شارب‌های او را می زدند. و بعد اتباع مسلمان روسیه را هم مانع می‌شدند که با لباس [محلّی خود] به زیارت حرم امام رضا (ع) بروند. چون کنسول‌های روس و انگلیس مقیم مشهد به این کارهای او اعتراض کردند. استاندار خراسان، اتباع او را گوش مالی داد. (همان‌جا) بدین گونه، این تشکل اجتماعی به‌نوعی گروه فشار Pressure Group تبدیل شده بود.

رئیس‌الطلاب پس از جنبش مشروطه، رئیس مجاهدان مشهد گردید. در نورهی استبداد صغیر، «مدیرکل» روزنامه‌ی خراسان (به‌مدیریت سیدحسین اردبیلی) شد. («روزنامه‌نگاری در عصر مشروطیت» به قلم اسماعیل رزم‌آسا، حافظه، ش ۱۷، ص ۱۱) او «برای اعاده‌ی مشروطیت بر اسب سوار می‌شد و قطار فشنگی حمائل می‌کرد و تفنگی بر دست می‌گرفت و مجاهدان مسلح هم در رکاب او حرکت می‌کردند و در خیابان‌ها و کوچه‌های مشهد، مشروطیت را تبلیغ می‌کردند». (بامداد، همان‌جا، صص ۱۱۲-۱۱۳)

صیدعلی‌خان درگزی

صیدعلی‌خان درگزی (مقتول ۱۳۳۶-۱۲۷۲ ه.ق.) از خوانین دانشمند درگز خراسان، پسر سلیمان‌خان چایشلو (از اکراد زعفرانلو) حاکم درگز بود. (گلشن آزادی، ۲۶۵) «جد اعلای او از سرداران محبوب نادرشاه بود». (سایکس، ۲۸۴) به‌همین دلیل، چند قرن بعد وثیقه‌نامه‌ی متعلق به زمان تاج‌گذاری نادرشاه در ۱۱۴۸ ه.ق. در دشت مغان در دره گز نزد این خاندان پیدا شد. صیدعلی‌خان نیز مدتی خود حکومت درگز را برعهده داشت. تا آن‌که در ۱۳۲۸ ه.ق. صیدعلی‌خان با جلب موافقت والی خراسان، حکومت را به پسرش مسعودخان واگذار کرد. اما در ۱۳۳۶ ه.ق. این پسر و پدر به تحریک عبدالمجیدخان قره‌باغی (مترجم کنسول روس) به‌دست مخالفان محلّی کشته می‌شوند. صیدعلی‌خان از شاگردان خدیو گیلانی بود و در مشهد در همسایگی خدیو منزل داشت. وی، به نوبت خود، شاگردانی بزرگ تربیت کرد، از جمله:

۳-۱- میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (استاد بزرگانی هم‌چون بدیع‌الزمان فروزفر، محمد پروین گنابادی، دکتر مهدی آذر، محمود شهبانی خراسانی، سیداحمد خراسانی، سیدمحمدباقر عربشاهی سبزواری، ادیب نیشابوری دوم، محمدتقی مدرس رضوی و...) بوده است (زیاضی، ۸۴) و هم اوست که ادیب نیشابوری را از اقتفاء سبک قائنی شیرازی بازداشته و به سبک خراسانی هدایت کرده است. (گلشن آزادی، ۲۶۶) دکتر مهدی محقق که خود از شاگردان ادیب نیشابوری‌سته، یادنامه‌ی به‌نام این استاد به چاپ رسانده است.

۳-۲- یکی دیگر از شاگردان صیدعلی‌خان درگزی، ملک‌الشعراء محمدتقی بهار است. (بهار، سبک‌شناسی، ۱/ پ) چنان‌که بهار خود در وصف او می‌گوید:

امیری، نامداری، کامکاری که درس نامداری کرده از بر مرا استاد شعر پارسی اوست به نام ایزد، زهی استاد و سرور (بهار، دیوان، ۲۵۷/۱)

نمونه‌ی از اشعار صیدعلی‌خان که حاکی از احساسات وطن‌دوستی و اصلاح‌طلبی اوست به شرح زیر قابل ذکر است:

مولد انوری و موطن نادرشاهی
درگز نان که چون او در همه ایران نبود

چهارصد سال فزون شد که ز تیغ کج ما

خواب در چشم همه ازبک و افغان نبود

افتخار دره گز امروز از صیدعلی‌ست

که در آفاق چون او مرد سخندان نبود

(عنبرانی، ۶)

قدسی تولی

حاج میرزا محمود قدسی فردوسی (د. ۱۳۲۸ ق.) از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری (گلشن آزادی، ۴۴۷) نیز به‌قولی به این جمع ملحق شده است. (حبیب‌حسن، ۲۶)

وی از دوستان نزدیک حاج میرزا حبیب خراسانی و حاج ملاسلطان علی گنابادی و حاج رفعت‌علی‌شاه قزوینی بوده است. (گلشن آزادی، ۴۴۸)

حاج میرزا محمود قدسی، طبع شعر نیز داشته است و این ابیات نمونه‌ی از آثار منظوم اوست:

چه سازد با قضای آسمانی؟ قیضه‌ی خاکی

چه آرد تحفه بزرگان؟ گناه‌لود ناپاکی

خداجویی و خودبینی نمی‌سازد به هم، قدسی

از این شرک خفی، پیوسته اندر قید اشراکی

(گلشن آزادی، همان‌جا)

نقیب‌الاشرف

میرزا علی‌رضا نقیب‌الاشرف مشهدی از سادات رضوی که سر کشیک چهارم آستان قدس رضوی بود و پس از او نیز این منصب در خاندان او به‌صورت موروثی بردوام بود. چنان‌که میرزا عبدالحسین نقیب در عصر احمدشاه و اوایل رضاشاه سرکشیک اول بود و او پدر سیدمحمد میرنقیبی‌ست که مقاله‌ی از او با عنوان «مروری کوتاه بر یک قرن موسیقی اصیل ایران» در ماهنامه‌ی گلک (ش ۱۰۳-۱۰۱، دی، اسفند ۱۳۷۷) چاپ شده است.

باری، این میرزا علی‌رضا بن میرزا محمدین میرزا معصوم نقیب‌الاشرف که نسب او از سوی پدر به امام علی‌الرضا (ع) و از سوی مادر (یعنی مادر معصوم میرزا بن حاج میرزا محسن رضوی) به شاه‌عباس صفوی می‌رسید، نیز یکی از اصحاب سراج بود که آصف‌الدوله او را از مشهد از بی‌راهه به تهران فرستاد و ملاعلی‌کنی در حق او وساطت کرد. (وحیدنیا، ۱۸)

سرکوب اصحاب سراج

تشکل مدنی - اجتماعی، اندیشه‌ها و تبلیغات اصلاح‌طلبانه‌ی اصحاب سراج و شیوه‌ی زندگی ایشان، مایه‌ی بروز اختلاف جدی بین فرهنگ سنتی علمی و سیاسی با آنان شد. علت عمده‌ی بروز این اختلاف راه، چنین نوشته‌اند که چون مردم وجوه بریه‌ی خود را از طریق اصحاب سراج به مستحقان و مستندان می‌فرستاده‌اند، جمعی از «ارباب عمام گلش [...] طمع کردند که از این مطاعه نواله‌هایی هم برای ایشان افکنده شود! چنین کاری برخلاف امانت از اصحاب سراج ساخته نبود، این بود که گلشان [...] با بعضی از عالم‌نماها که شهوت ریاست و مرجعیت داشتند، [...] بدگوی از اصحاب را آغاز کردند». (حبیب‌حسن، ۲۷) از جمله اتهاماتی که به اصحاب سراج

زدهاند این چند مورد قابل ذکر است:

اولاً، این که اصحاب سراچه گفته‌اند که «علة‌العلل همه‌ی مفساد و بیچارگی مسلمانان، طبقه‌ی روحانیان تن‌آسا هستند که هرگز رنج و زحمت کسب علم و تحصیل معارف بر خود هموار نساخته [...] اخبار و احادیث معمول را تمییز نمی‌دهند و به‌همان مجعولات تمسک جست، خرافات را میانه‌ی مسلمانان ترویج می‌کنند. (حبیبه حسن، ۲۸)

ثانیاً، این که «دعاهایی که شیعه، متأثر از ائمه‌ی اطهار می‌دانند، ترجمه‌ی سرودهای مذهبی پارسیان است که برای ایزدان خود می‌خوانده‌اند و زندیقان این سرودها را به عربی ترجمه کرده و اصل آن سرودها نزد میرزای خدیو موجود است». (همو، ۲۹)

ثالثاً، دخالت در مناصب شرعی و سعی در برگزاری دادرسی قضایی و عدالت قضایی و اجتماعی به این معنی که اصحاب سراچه به مراجعات شرعی و اختلافات مردم رسیدگی می‌کردند و این نیز موجب برانگیختن حسد معارضان شد. عاقبت محمدتقی مجتهد بجنوردی (وفات ۱۳۱۴ هـ.ق.) از شاگردان شیخ محمدحسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری - که اعتمادالسلطنه او را به مقبولیت و مسلمیت نزد عامه می‌ستاید (مطلع الشمس، ۲۰۲/۲ و المائر، ۱۵۸) خدیو و یارانش را تکفیر کرد و ملا احمد خطیب، از واعظان مشهد، عوام را علیه اصحاب سراچه شوراند. تا آن که اوضاع چنان شد که جان اصحاب سراچه در خطر افتاد. (حبیب، ۳۲) پس والی خراسان (عبدالوهاب آصف‌الدوله شیرازی المولد کنگاوری‌الاصل که سابقاً نصیرالدوله لقب داشت)، عده‌یی از اصحاب سراچه را به دره گز و کلات تبعید کرد و جمعی دیگر مثل نقیب‌الاشراف را با سر برهنه و حال پریشان به دست حفاظ غلاظ و شداد سپرد تا از بی‌راهه به تهران برند. (وحیدیا، ۱۸) و بدین‌گونه اصحاب سراچه متفرق شدند. (بامداد، ۷۷/۶)

وقتی که حاج میرزا حبیب و حاج فاضل به امر آصف‌الدوله از مشهد به دره گز تبعید شدند، حاج فاضل این رباعی را در دره‌ی گز سرود:

با یاد خدا، دره گز و توس یکی‌ست

آه دل مظلوم و دف و کوس یکی‌ست

چون نیست زمام امر، در قبضه‌ی ما

پس شادی و انبساط و افسوس یکی‌ست

در همین اوان است که شاهزاده ابوالحسن میرزا قاجار ملقب به شیخ‌الرییس و متخلص به حیرت، از ترس خشونت و شدت آصف‌الدوله، از مشهد به عشق‌آباد فرار کرد و این شعر را از آن‌جا به توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه برای ناصرالدین‌شاه فرستاد:

نایب‌السلطنه! بر گو به شه پاک سرشت

که یکی ز اهل خراسان به من این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان به تو ارزانی باد

ما ره عشق گرفتیم، چه مسجد چه کنشت

ناصرالدین‌شاه در جواب گفت:

نایب‌السلطنه بر گو به خراسانی زشت

که شه‌نشاخ جواب تو به این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان به من ارزانی باد

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

از سوی دیگر، بعضی از عالمان به حاج ملا علی کنی متوسل شدند و حاج ملاعلی کنی، نامه‌یی به شرح زیر به ناصرالدین شاه در مخالفت با آصف‌الدوله نوشت: «این آصف بی‌حیا - برخلاف آصف

برخیا - خیانت و عداوت و اظهار بدگویی از علماء اعلام و خدام عالی‌مقام می‌دارد. یکی اجتماع ایشان را برخلاف نشینند، به حدی که از قرار مسموع تکفیر بلکه خواستند تبعید و تنفیر کنند. به همه نحوی به خاک پای مبارک عرض شد، قبول نشد. باز در این باب، مگر خود جناب موتمن‌السلطنه یا جناب عالی کاری بکنید». (وحیدیا، ۱۸)

سرانجام مردم مشهد در ۱۳۰۳ هـ.ق. علیه آصف‌الدوله قیام کردند و ناصرالدین شاه مجبور شد آصف‌الدوله را به تهران احضار کند و به‌جای او محمودخان ناصرالملک به ایالت خراسان منصوب شد.

۷- نتیجه‌گیری

از مطالب یاد شده در این وجیزه، نتیجه‌گیری می‌توان کرد که تشکل شعوبیه، اخوان صفا، اصحاب سراچه و انجمن اخوت نمونه‌های بارزی از جنبش فرهنگی - اجتماعی در ایران بوده است که به تعبیر هگل، نوعی «نهاد جامعه‌ی مدنی» Civil Society (لا‌یه بی از تشکل اجتماعی که واسط بین خانواده و دولت است) تلقی تواند شد. از این میان، تجمع اصحاب سراچه بالقوه یک حرکت فرهنگی - مدنی بسیار قوی بود که می‌توانست طلایه‌دار نهضت اصلاح دینی و اجتماعی در ایران پیش از مشروطیت باشد. اما دولت و نظام سیاسی وقت این تشکل فرهنگی - اجتماعی را برنتابید و به همین دلیل این جامعه‌ی مستقل بر اثر مداخله‌ی مستقیم والی خراسان درهم شکسته شد و از هم فروپاشید. تاسیس «انجمن اخوت» به‌عنوان یک تشکل مدنی در ۱۳۱۷ هـ.ق. تاثیر بیش‌تر و مستقیمی در نهضت مشروطه داشت و



ابوالحسن میرزا شیخ‌الرییس قاجار

که شعر او در این صفحه چاپ شده است

نهضت مشروطه نیز به نوبت خود، موجب تشکل‌های بیش‌تر مدنی و اوج‌گیری مطالبات حقوق اساسی و شهروندی گردید. اصلاح‌گری‌ها و تجددخواهی‌ها تا حد زیادی تحت تاثیر افکار و اندیشه‌های اروپاییان در عصر روشنگری بود.

شک و تردیدی نیست که روشنفکران و اصلاح‌طلبان کشورهای شرقی و اسلامی از جمله ایران، پس از رویارویی با اندیشه‌های غربی و ملاحظه‌ی عقب‌ماندگی خود در برابر غرب، به لزوم بازنگری در سنت‌های حاکم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود پی بردند و از این رهگذر در ایران، پس از شکست ایرانیان از روسیه‌ی تزاری، دست‌کم تسلط و غلبه‌ی صنعت غربی بر صنایع بومی مورد قبول قرار گرفت و از نظر فرهنگی و سیاسی، ایرانیان را به اقتباس از مفاهیم و نهادهای غربی برای تغییر ساختار نظام سیاسی و فرهنگی سنتی ایران فراخواند. لذا در مثل در قرن سیزدهم میلادی، از یک سوی سیدجمال‌الدین اسدآبادی به‌لزام حذف «کنورات خرافات و رنگ‌های عقاید باطله‌ی وهمیه» از لوح عقول امم و قبایل فتوا می‌دهد و به‌عبارت دیگر با اعتقاد به تقریب و تقارب بین اصول صحیح ادیان و فرق مختلف، باید با تعصبات مذهبی و اختلافات سنتی وداع کرد و از سوی دیگر، تشکل‌های فرهنگی معتدل و مستقلی مانند «اصحاب سرآچه» و «انجمن اخوت» سب و لعن‌های عصر صفوی یا شبیه‌سازی‌های عصر قاجار موقوف می‌کند و در عوض «انجمن اخوت» از طریق تئاتر و نمایش به نقادی از نظام سیاسی حاکم می‌پردازد و «اصحاب سرآچه» با رد نظام فرهنگی و قضایی حاکم در راه بسط عدل و توسعه‌ی فرهنگی تلاش می‌کند و سرانجام در انقلاب مشروطیت، لزوم تاسیس عدالت‌خانه و مجلس شورای مقبول روشنفکران دینی و عرفی قرار می‌گیرد.

رگه‌های اصلاح‌طلبی و اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی دست‌کم در میان بعضی از اصحاب سرآچه بارز بوده است. از جمله زین‌العابدین سبزواری که بعدها در جنبش مشروطه به‌ریاست طلاب خراسان به حمایت از مشروطیت برخاسته و از این رهگذر به «رییس‌الطلاب» مشهور شد (بامداد، ۱۱۲۶-۱۱۳،) صبح‌ها در اوج محبوبیت اصحاب سرآچه - یعنی سال‌ها پیش از انقلاب مشروطه - در یکی از شایستان‌های مسجد جامع گوهرشاد، جلوس می‌کرد و تا اذان ظهر به صحبت‌های متنوع اجتماعی - سیاسی برای طلاب مشغول بود. از جمله مطالبی که در این نشست‌ها از او نقل کرده‌اند، «پیشرفت ملل غرب در علم و صنعت» عقب‌افتادگی مسلمانان در امور دینی و دنیوی، تعصبات بیهوده‌ی شیعه و سنی، جشنی که طلاب در نهم ربیع‌الاول به‌نام عید عمر می‌گرفتند و قتل‌هایی که در همان ایام عید عمر میان شیعه و سنی روی می‌داد، از شبیه‌سازی‌های صحرای کربلا و... می‌باشد. (حبیب‌حسن، ۲۸) ■

منابع

- ۱- آدمیت فریدون و همانا، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوران قاجار، تهران، آگه، ۱۳۵۶.
- ۲- آل‌لؤد، سیدعلی، انجمن اخوت، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۵، ج ۷.
- ۳- اخوان‌الصفاء، رسائل، قاهره، بی‌تا، ۱۳۴۷ ه. ق، ج ۱
- ۴- اصفهانی، ابونعمان، حلیة‌الاولیا، چاپ عبدالحمید فرغی، قاهره، مطبعة الانوار بی‌تا.
- ۵- افشار، ایرج، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱
- ۶- افضل‌الملک غلام‌حسین، سفرنامه‌ی خراسان و کرمان، تهران، توس، بی‌تا.

۷- امین، سیدحسن، «تعریف و پیشینه‌ی جامعه‌ی مدنی»، گیهان آندیشه، ش ۷۶، (پهمن و اسفند ۱۳۷۶).

۸- امین، سیدحسن، «اصحاب سرآچه»، مقالات و بررسی‌ها، ش ۶۲ (زمستان ۱۳۷۶).

۹- امین، سیدحسن، «تشکل فرهنگی - اجتماعی اصحاب سرآچه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهاردهم، شماره‌ی سوم و چهارم (آذر و دی ۱۳۷۸).

۱۰- بامداد، مهدی، رجال تاریخ ایران، تهران، زوار، ج ۶

۱۱- بلایع‌نگار، فضل‌الله‌الکمال، سال دوم، شماره‌های اول تا دهم (۱۳۰۰-۱۳۰۰ شمسی)

۱۲- بهار، محمدتقی، دیوان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱

۱۳- بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، تهران، پرستو، ۱۳۵۵، ج ۱

۱۴- پورجعفر، علی، «شرحی به اختصار در احوال و زندگانی میرزا حبیب خراسانی»، فرهنگ‌نامه، ۱ (۱۳۶۴)

۱۵- تدین، عطاءالله، «خدیو شاعر قلندر گیلانی»، ارمغان، سال سی و ششم، شماره‌ی چهارم.

۱۶- تهرانی، شیخ آقابرگ، طبقات اعلام‌الشیعه، جزء ۱، نقباء‌البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، ۱۴۰۴، قم ۱

۱۷- حبیب‌حسن، مقدمه بر دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به کوشش علی حبیب تهران، زوار، ۱۳۵۳

۱۸- حبیب‌علی، تعلیقه بر مقدمه‌ی دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به کوشش علی حبیب تهران، زوار، ۱۳۵۳

۱۹- حبیب‌اللهی، ابوالقاسم (نویسنده)، «حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی»، ارمغان نوید، اصفهان، ۱۳۶۳.

۲۰- حبیب‌خراسانی، دیوان، به کوشش علی حبیب تهران، زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۳

۲۱- حسن‌زاده‌املی، حسن، نامه‌ها بر نامه‌ها، قم، قیام، ۱۳۷۳

۲۲- ریاضی، غلام‌رضا، دانشوران خراسان، مشهد، خسروی، ۱۳۴۱.

۲۳- سبزواری، حاج ملاحادی، دیوان اشعار، چاپ سیدحسن امین، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۸۰.

۲۴- سایکس، پرسی، تاریخ ایران، ترجمه‌ی محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، زوار، ۱۳۳۵، ج ۲، ۲۸۴

۲۵- شریف‌رازی، محمد گنجینه‌ی دانشمندان، تهران، ۱۳۵۲.

۲۶- عنبرانی، ابراهیم، «سیدعلی‌خان درگزری»، نشریه‌ی فرهنگ خراسان، آذر ۱۳۳۹

۲۷- عنایت‌حمید، «بینش سیاسی اخوان‌الصفاء: یک جنبش روشن‌بینی ایرانی در نام فرهنگ اسلامی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوازدهم، ش ۱۲۰، ۱۳۱-۱۳۲ (تیر - شهریور ۱۳۷۷).

۲۸- غنی، دکتر قاسم، نامه‌ها، به کوشش سیروس غنی و سیدحسن امین، تهران، وچیه، ۱۳۶۸.

۲۹- فرخ، محمود، سفینه‌ی فرخ، مشهد، ج ۱

۳۰- قاسمی، رضا، «حاج میرزا حبیب خراسانی»، صوفی، ش ۸، (مهر ۶۹).

۳۱- کاتوزیان، محمدعلی همایون، «مسائل دموکراسی و حوزه‌ی همگانی در ایران نو»، ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهاردهم، شماره‌ی سوم و چهارم (آذر و دی ۱۳۷۸).

۳۲- گلشن آزادی، علی‌اکبر، صد سال شعر خراسان، مشهد، مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳

۳۳- مشکان طیبی، سیدحسن، «حاج میرزا حبیب»، دبستان، سال اول (۱۳۰۴)، ص ۵۰

۳۴- نایب‌الصدر شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقائق، چاپ محمدجعفر، محجوبه تهران، سنایی، بی‌تا (کتاب‌فروشی بارانی، ۱۳۴۵).

۳۵- وحیدنیا، سیف‌الله «نقیب‌الاشراف و حاج ملاعلی کنی»، وحید، ش ۲۸ (آذر - دی ۱۳۵۳).

۳۶- هجویری، کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۹۷.

۳۷- همایی، جلال، شعوبیه، چاپ منوچهر قدسی، اصفهان، چاپ‌خانه‌ی بزرگمهر، ۱۳۶۳

(منخل «اصحاب صفه») Encyclopedia of Islam, New Edition, 1961

